

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنفوز فوزاً عظيماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمَ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

گفتند یکی از فضلاء محترم در تصادف به رحمت خدا رفتند سوره فاتحه‌ای را نثار روح
مطهر ایشان می‌کنیم با یک صلوات.

بحث ما در اصول عملیه هست و عرض شد قبل از ورود در مباحث اصلی اصول عملیه
چهارده مقدمه را مقدم می‌داریم، تمهیداً و تبصره برای مباحث آتیّه مضافاً به این که
عده‌ای از خود این مباحث هم دارای اهمیت هست.

دو امر از آن چهارده امر مورد بحث قرار بحمدالله و تمام شد وارد بحث سوم و مورد
سوم می‌شویم.

بحث سوم این مطلب هست که اصولیین تقسیم کردند اصول عملیه را به شرعی و عقلیه
و برای این دو خصائص و ممیزاتی ذکر فرمودند. پس بنابراین بحث ما در مقام قرار
می‌گیرد یکی این که آیا این تقسیم ثنایی تمام هست یا باید ثلاثی باشد و مقام دوم در این
هست که ممیزات این دو قسم یا این چند قسم چه چیزهایی می‌باشد.

اما مقام قد یقال که این تقسیم ثنایی تمام نیست به خاطر این که یک قسم سوم هم
وجود دارد در اصول عملیه و آن اصول عقلایی است. ما اصول شرعی که جاعل و
واضعش شارع است. اصول عقلیه داریم که مُدرکش بنابر تعبیر صحیح عقل است و لکن
قسم سومی هم داریم و آن اصول عقلاییه هست یعنی عقلاء بما هم عقلاء نه از رهگذر
عقلشان که آن ما یفهمونه را ابراز دارند می‌کنند که بشود همان اصول عقلیه بلکه به
خاطر مصالحی و جهاتی آن‌ها هم یک مجعولاتی دارند که برائت مثلاً یکی از مجعولات آن‌ها
است و لذا کسی ممکن است در باب برائت قائل بشود به حق الطاعة و برائت عقلیه را
منکر بشود اما برائت عقلاییه قائل بشود کما این که در بعض کلمات شهید صدر قدس

سره وجود دارد و مرحوم شیخ اعظم هم قدس سره در فوائد الاصول در باب برائت ایشان فرموده است و مما یشهد بر این حکم عقل به برائت و قبح عقاب بلایان این درک عقلایی، این عقلاء که بنا دارند بر این که لایعاقبون کسی حکمی از مولی به دست او نرسیده است. بنابراین ما یک شق سومی هم ممکن است بگوییم داریم پس بنابراین باید تقسیم ثلاثی بشود؛ الشرعی، العقلی، العقلایی.

اما ممکن است پاسخ بدهیم از این مطلب به این که اصول عقلاییه بما هی اصول عقلاییه لاقیمه لها مادامی که شارع آن را امضاء نکند و از امضای او یا عدم ردع او کشف امضائش نکند. خود اصل عقلایی بما هو عقلایی لاقیمه له، بنابراین این اصول عقلاییه مدعات اگر ردع نشده و امضاء شده می شود اصول شرعی. اگر هم ردع شده یا حداقل امضاء نشده بنابراین لاقیمه له بنابراین تقسیم ثنایی درسته یعنی اصول عملیه معتبره این ها یا شرعی است یا عقلی است. بنابراین تقسیم ثنایی تمام می شود.

سؤال: حاج اگر ردع نشده باشد همین رد نشدن دلیل بر قبولش نیست؟

جواب: چرا دیگه گفتیم امضاء شده باشد یا ردع نشده باشد.

ردع نشدن دلیل می شود بر این که شارع آن را پذیرفته یعنی شبیه همین که عقلاء دارند جعل کرده پس بنابراین مجعول شرعی می شود و راه اثباتش چیه؟ روایت نیست، آیه نیست. راه اثباتش این است که عقلاء این جور مسلکی دارند، سیره ای دارند، شارع در مقابل این سکوت کرده. این کاشف از این که پس آن جعلی در مقام دارد.

خب بعد از این که این مقام اول تثبیت شده که ثنایی درسته حالا وارد مقام ثانی بشویم که خصائص و ممیزات این دو اصل است.

سؤال: حاج آقا در موضوع اصول عقلیه هم اگر شارع... شارع ردع نکرده باشد..

جواب: بله؟

سؤال: اگر ما یک اصل عقلی داشته باشیم که شارع ردع نکرده باشد می توانیم بگوییم این اصل عقلی می شود اصل شرعی؟

جواب: می شود اصل عقلی باشد شارع ردع بفرماید.

سؤال: شارع ردع نکرده باشد.

جواب: عقلی را؟

سؤال: بله.

جواب: عقلی را نمی شود شارع ردع بکند.

سؤال: ممکن است بیاید بگوید توی فلان مورد احتیاط کنید در حالی که اصل عقلی می گوید برائت جاری می شود.

جواب: نه، این امکان ندارد. ببینید اگر چیزی یدرکه العقل... این ها امور نفس الامریه هستند. حالا توضیح بیشترش را خواهیم داد. آن نمی شود. بله اگر شارع آمد حرفی زد آن

می‌شود وارد بر آن. یعنی موضوع آن را از بین می‌برد نه این که مخالفت دارد شارع می‌کند با حکم عقل. حکم عقلی یک حکم معلق بوده، علی تقدیر بوده، مشروط بوده. می‌گوید اگر شارع چیزی نگفت، نگفت احتیاط بکن، بیان حکم واقعی ... حکم واقعی به دست شما نرسید شارع هم نگفت احتیاط بکن در این فرض تو چی داری؟ برائت. حالا اگر شارع گفت احتیاط کن خب موضوع حکم عقل منتفی می‌شود. بنابراین ما یحکم به العقل و به تعبیر صحیح ما یدرکه العقل ممکن نیست که شارع با آن مخالفت بفرماید. حکم عقلی نمی‌تواند مورد مخالفت شارع قرار بگیرد چون یک امر واقعی نفس الامری است.

خب ممیزات این دو تا را بیان کنیم. برای این دو قسم ممیزات و خصائص متعدده‌ای بیان شده در کلمات بزرگان. اولین خصیصه و ممیزه این هست که اصول شرعیه جاعل دارد ولی اصول عقلیه جاعل ندارد. اصول شرعیه جاعلش کیه؟ خود شارع است. برائت جعل کرده، استصحاب جعل کرده، احتیاط جعل فرموده، طهارت جعل فرموده، حلیت جعل فرموده و سایر اصول عملیه‌ای که وجود دارد. پس آن جاعل دارد. اما در اصول عقلیه این‌ها جاعل ندارد بلکه یک امور نفس الامری است که عقل یدرکه، شارع هم یدرکه. مخلوق شارع نیست، مجعول شارع نیست مثل قبح ظلم مثلاً این جور نیست که قبح ظلم یک وقت نبوده، ظلم قبح نداشته شارع به آن داده. این جا جعل ترکیبی ممکن نیست برای این که باید فرض کنیم پس بنابراین در ذات ظلم به حسب ذاتش قبح ندارد یک کسی از خارج به او داده که شارع باشد. ظلم، قبح جزو ذاتش هست و هم چنین حسن عدل. مانند سایر فضایای مدرک به عقل نظری. این فرمول‌هایی که در عقل نظری ما داریم و آن‌ها را درک می‌کند آن‌ها یک امور نفس الامریه است.

الکل اعظم من الجزء، این جور نیست که اعظم بودن کل از جزء را کسی به آن داده باشد، خودش نداشته باشد. این جا هم چنین است، عقل درک می‌کند بنابر مسلک کسانی که مثلاً قائل به قبح عقاب بلایان هستند می‌گویند آقا وقتی بیانی از طرف شارع نباشد عقل یدرک که عقاب این قبیح است. چرا؟ چون ظلم است. یا آن دیگری می‌گوید عقل یدرک به این که وقتی شما احتمال تکلیف می‌دهی ولو یقین به آن نداری، ولو علم نداری علمی هم نداری، هیچ کدام اما این مولای حقیقی فرق می‌کند با مولاهاى غیرحقیقی. مولای حقیقی حتی در این صورت هم حق طاعت دارد مگر خودش بیاید ترخیص کند بگوید لازم نیست. این یک امر نفس الامری واقعی است که عقل یدرک این واقعیت را فلذا است که به تعبیر شهید صدر در بعضی کلماتش ایشان می‌فرماید که امور واقعی، واقعیت اعم از وجود است. یک چیزهایی واقعیت دارد اما وجود ممکن است نداشته باشد، فلذا است این امور باعث نمی‌شود که ما تعدد واجب الوجود داشته باشیم بگویم پس امور ازلی و ابدی بیش از یکی است، شما چطور می‌گویید. خب جوابش این است که ما وجود را می‌گوییم یکی هست. وجود غنی بالذات که خدای متعال هست آن بله، آن ازلی و ابدی است و لایتنا و لایتکرر. اما امور واقعی و نفس الامریه‌ای که موجود نیستند اما واقعیت دارند فلذا ایشان فرموده «لوح الواقعية اوسع من لوح الوجود»

سؤال: اعتباری می‌شود.

جواب: معاذ الله که اعتباری باشد.

سؤال: وجود ندارد اعتباری می‌شود.

جواب: خب همین‌ها است که ما... بله هی گفتند ما خیال کردیم امر همین طور است. آیا

امور اعتباری است این‌ها یعنی الكل اعظم من الجزء یک امر اعتباری است؟ اگر معتبر اعتباریش نکند کل اعظم از جزء نیست.

سؤال: وجود دارد یا ندارد؟

جواب: وجود ندارد. ولی یک واقعیت نفس الامری است. حالا شما دل‌تان نمی‌خواهد اسمش را کلمه واقعیت بگویید، نگویید. آخه بعضی‌ها مثل مرحوم علامه طباطبایی واقعیت را مرادف با وجود گرفته ایشان.

سؤال: نفس الامر هم آخه آن‌ها یک اعتبار یک طرف وسیع اعتباری می‌دانند.

جواب: نه امر اعتباری نیست. حالا این‌ها به خدمت‌تان توی پرانتز بود جای بحثش مال محل خودش هست.

پس بنابراین فرق اول بین این دو اصل این است که اصل شرعی جاعل دارد کما این که اگر اصل عقلایی هم قائل شدیم جاعل دارد، جاعلش عقلاء می‌شود. ولی اصول عقلیه جاعل ندارد بله مُدرک دارد که همان عقول ما به اذن الله تبارک و تعالی و به حوله و قوته این قوه دریافت را خدا به او داده که با واقعیات ارتباط پیدا کند آن‌ها را دریافت کند.

سؤال: استاد ظلم قباحت که خارجی است توی خارج یک ظلمی واقع می‌شود این قباحت کجای واقع است. ما می‌گوییم این کار زشتی است، این کار استحقاق مذمت دارد.

جواب: یعنی اگر شما نفرمایید این جوری نیست؟

سؤال: نه. ما که حکم می‌کنیم....

جواب: حالا شما الكل اعظم من الجزء حالا کل نباشد در عالم ولی شما این قضیه شرطیه را می‌گویید که اگر کل بود آن اعظم از جزء است. ظلم هم همین جور است، قضیه شرطیه است. می‌گوید اگر ظلمی واقع شد در خارج این ظلم قبیح است.

سؤال: حکم به قباحت حکم است یعنی ..

جواب: حکم نمی‌کنیم.

سؤال: توی خارج... حکم توی آن در نمی‌آید. ظلم را هرچی ما بشکافیم توی خارج از آن قبح در نمی‌آید عقل حکم می‌کند که این قبیح است به خاطر این که...

جواب: حکم می‌کند یا می‌فهمد قباحت را. یعنی انشاء می‌کند می‌گوید احکم...

سؤال: چون که خلاف مصلحت آن طرف و خلاف...

جواب: خب باشد چرا قبیح است، باشد. تا به یک جایی نرسید که بالذاته می‌گوییم باشد. باید ما بالعرض و ما بالذات باشد و الا اگر سؤال لاینقطع. چرا؟ خب باشد ما یک امور واقعی داریم آن‌ها از اموری هستند که دیگه آن‌ها لایعلل، آن‌ها واقعیات نفس الامریه و از بدیهیات هستند، روشن هستند که کل اعظم از جزء است. دو تا دو تا می‌شود چهار تا. شما می‌خواهید مخالفت کنید، به آسمان بروید، زمین بیایی نمی‌توانی عوض بکنی. حالا کسی به او داده این را؟ نه این همان است که توی علوم عقلی ذکر می‌کنند، توی اصول

هم این استدلال آمده که شیخ اعظم در رسائل فرموده طریقت فهم ذاتیۀ لاتناله ید الجعل اثباتاً و نفیاً. جعل مرکب لاتناله، جعل بسیط بله. یعنی بر کل ایجاد می‌کند اما به قطع بخواهد طریقت بدهد نمی‌شود طریقت عین ذاتش هست. فلذا فرمودند «ما جعل الله المشمشة مشمشة و لكن اوجدها» بخواهد مشمشیت را به مشمشه بدهد آن ممکن نیست یعنی این را نداشته بعد به آن دادند، این طور نیست که. این یک امر واضحی است و روشن است که ...

پس بنابراین فارق اول است که آن جا جاعل دارد این جا جاعل ندارد. خب چون همین جاعل دارد فارق دومی روشن می‌شود. فارق دومش این است که حدود و ثغور اصول شرعیۀ دائر مدار این است که جاعل چه مقدار توسعه داده، تضییق کرده، موضوعش یک امر موسّع هست یا مضیق است. چون دست جاعل است دیگه. فلذا است هم ثبوتاً اصول شرعیۀ قابل تضیق و توسّع است به حسب آن که جاعل قرار می‌دهد و هم به حسب ادله اثبات ما باید بدانیم چه مقدار استفاده می‌کنیم از ادله اثبات.

اما اصول عقلیه آن جا چون جاعل ندارد، یک امور واقعیۀ هست آن دیگه قابل توسعه و تضییق نیست لاثبوتاً و لاثباتاً. موضوع امور عقلیه به تعبیری فیکس است لایزید و لاینقص. منتها ممکن است یک وقت ما در مقام فهم اشتباه بکنیم، خیال کنیم موضوع ضیق است بعد نگاه کنیم اشتباه کردیم موضوع موسّع است. یا موسّع خیال کردیم بعد می‌فهمیم موضوع ضیق است. این فهم ماست اما آن واقعیت یک واقعیتی است که دائر مدار فهم ما نیست امور نفس الامریه هست.

پس بنابراین فرق دوم که براساس آن فرق اول پیدایش پیدا می‌کند این است که در اصول شرعیۀ چون جاعل دارد یتبع جعل الجاعل سعةً و ضيقاً. اما اصول عقلیه لایتبع جاعلی را سعةً و ضيقاً. بله ما باید البته دقت بکنیم ببینیم که آن که در واقع و نفس الامر هست چیه، مضیق است یا موسّع است. مثلاً در همین که عقاب بدون بیان از مولی قبیح است یا نه خب یک فکر رائج در اصول این بوده که قبیح است؛ چه آن مولی مولای حقیقی باشد چه غیرحقیقی باشد. این یک فکر رائج است، این جور درک می‌شود. حالا هم همین جور، معمولاً الان این امر مشهور قدیماً و حدیثاً همین جور است.

اما اگر یک کفری آمده که ... با شهید صدر است قبلاً هم بوده در بعضی از کلمات به حسب نقل که نه آن موضوعش ضیق است، آن عقاب بلایان مال مولای غیرحقیقی است نه هر مولای. مولای حقیقی حکم دیگری عقل در باره‌اش دارد و آن حق الطاعة است و جواز عقاب و عدم قبیح عقاب و حسن عقاب.

بنابراین، این نه این که دارند موضوع را ضیق و توسعه می‌دهند، آن‌ها توسعه دادن این را. ... در مقام فهم آن امر واقعی عده‌ای که اکثر هستند آن جور فهمیدند، عده‌ای این جور می‌فهمند، ما هم برای هم دیگر را قانع کردن البته باید استدلال کنیم، منته بیاوریم، آن برای ما، ما برای او تا ببینیم که آن واقع چیه.

خب این هم خصیصه دومی که قهراً وجود دارد بین اصل عقلی و اصل شرعی.

سؤال: حاج آقا ببخشید شما عقلاء را فرمودید اگر ... آن جا دیگه سعه و ضیقش را که عقلاء ندارد...

جواب: دوباره بفرمایید.

سؤال: شما فرمودید اگر عقلاء را بپذیریم جاعلش خود عقلاء هستند. سعه و ضیقش را که ما کاری به عقلاء نداریم، به شارع نگاه می‌کنیم، به شرع نگاه می‌کنیم.

جواب: بله دیگه اگر... درسته.

سؤال: ...

جواب: نه، به عنوان اصل عقلایی اما این که بله این بخواهد شرعی بشود باید ببینیم شارع کلش را امضاء کرده و ردع نکرده، یا بخشی را ممکن است ردع کرده باشد، بخشی را ردع نکرده باشد آن بله. آن وقت دیگه می‌شود شرعی اما به عنوان اصل عقلایی بما هو اصل العقلایی. خب آن جا جاعل دارد جاعلش می‌شود خود عقلاء.

سؤال: ببخشید توی این حسن الطاعه‌ای که فرمودید شهید صدر فرمودند وقتی عقل خودش نفهمد یک طاعتی را شارع هم بیان نکند چه جوری می‌شود حسن مؤاخذه داشته باشد؟

جواب: احتمالش را می‌دهید یا نه؟

سؤال: از کجا؟ نه، عقل نمی‌فهمد.

جواب: عقل نمی‌فهمد یعنی چی؟ من الان احتمال می‌دهم که شارع فلان امر را آن جا واجب کرده احتمال می‌دهم شارع دعا عند رؤیة الهلال را واجب کرده باشد. یک دعا‌هایی هست در روایات، من احتمال می‌دهم این واجب باشد. خب وقتی احتمال وجوب دادم شهید صدر می‌فرماید تا خود شارع نگوید می‌توانی الان ترک بکنی و ترخیص... امری که خب احتمال می‌دهی که شارع بخواهد. مولویت مولی اقتضاء می‌کند که ان شاء الله این‌ها توضیحاتش بعداً خواهد آمد در دلیل برائت که یکی‌اش عقل هست آن جا این توضیحات این‌ها می‌آید. عقل درک می‌کند همین که تو احتمال می‌دهی از تو بخواهد. خب این‌ها یک منبّهاتی هم دارد، می‌گوید آقا الان شما والدتان، والدهتان توی اتاق است شما توی آن اتاق خوابیدید. الان احتمال می‌دهید در یک حالت شدید از تشنگی است می‌گوی خب او که به ما نگفته احتمال هم می‌دهی شاید نمی‌تواند بگوید از شدت تشنگی. می‌گویند ولش کن؟ وجدان هر آدمی می‌گوید نه بابا برو ببین چه خبره. حالا این که مال مولای غیرحقیقی است. خب می‌گوید بابا در مولای حقیقی که شرایش وجود تو از اوست، مالک به تمام معنای توسست، آن این حق را ندارد که تو احتمال می‌دهی فلان چیز را از تو می‌خواهد باید بروی بیاوری مگر خودش اعلام بکند لازم نیست در این حالت زحمت بکشی. این درک کسانی است که می‌گویند حق الطاعة. می‌گویند درسته اما یک وقتی هست شما اصلاً احتمال هم نمی‌دهی، غافل بالمرّة هستی، یا قطع به خلافش داری. آن جا را نمی‌گویند. جایی که یک احتمالی شما می‌دهید. حالا بعضاً ممکن است حرف‌هایی زده بشود که این تصالحی بین القولین درست بشود که بگوییم همین بیان است. این احتمالی که شما می‌دهید این بیان است پس به قبح عقاب بلایان آن می‌خواهد بگوید یعنی که ممکن است بعضی‌هایشان بگویند. آن جایی که شما اصلاً هیچ احتمال نمی‌دهید یا قطع به خلاف دارید، شما قطع به خلاف دارید انجام ندهید بیاید شما را به صلابه بکشد بگوید چرا انجام ندادی خب بگوید.

سؤال: آن از باب دفع ضرر محتمل نیست؟

جواب: نه، فرض کن می‌دانیم که می‌بخشد و عقاب هم نمی‌کند. ولی عقل می‌گوید نباید هتک مولی بکنید. این از باب هتک مولی است، از باب بی‌احترامی کردن به مولی است. ولو او عقاب هم نکند.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که خصیصه دوم.

خصیصه سوم که بین این دو تا وجود دارد این هست که گفتند اصول عقلیه به حکم العقل و به درک العقل به دو اصل کلی برمی‌گردد ما اصول عقلیه بیش از دو تا نداریم. اما اصول شرعیه حصری ندارد، عقل قائل به حصر نیست، لشارع این که اصول عملیه مختلفه‌ای جعل بکند. آن به استقراء می‌فهمیم چند تا است وقتی هم که فهمیدیم این جور نیست که حکم بکنیم مازاد بر این ممکن نیست. نه، ممکن است ولی این مقدار جعل کرده. مثلاً ممکن است شارع بیاید تقسیم بکند بگوید واجبات مالیه احتیاط، واجبات عرضیه احتیاط، واجبات غیر مالیه و عرضه برائت. این جوری بیاید ... جعل بکند. محرمات را تقسیم بکند بگوید این قسم از محرمات که احتمالش را می‌دهید برائت، آن قسم از محرمات احتیاط باید بکنید. بیاید یک جا استصحاب جعل بکند در بعضی حالات بیاید استصحاب جعل بکند. بعضی جاها بیاید احتیاط جعل بکند. بعضی جاها بیاید برائت جعل بکند و هکذا آن به ید اوست طبق مصالحی که تشخیص می‌دهد و منشائی که برای جعل اصول عملیه هست.

اما گفتند که اصول عقلیه به دو چیز برمی‌گردد چون تمام ملاک اصول عقلیه به این است که این جا حق طاعت مولی هست یا نیست. اگر حق طاعت مولی هست احتیاط است. اگر نیست حق طاعت نیست برائت. دیگه چیز دیگری... عقل بیاید مثلاً بگوید این جا استصحاب است یعنی ما در نفس الامر داشته باشیم که در این جور موارد جهالت سابقه هست و شما شک در بقاء حالت سابقه دارید بیاید بگوید که باید استصحاب جاری بکنید. ما چنین چیزهایی نداریم آن جا، بنابراین هر موردی را که عقل به آن توجه می‌کند از دو حال خارج نیست؛ اگر آن مورد را مشمول حق طاعت ببیند خب می‌گوید ... اگر مشمول نبیند می‌گویند برائت. پس اصول عقلیه دو تا بیشتر نیستند و مژده اصول عقلیه به همین است.

اما در اصول شرعیه نه، ممکن است مجعولات مختلفه و متفاوت‌های داشته باشیم. این حرفی است که زده می‌شود.

قد یستشکل بر این کلام به این که ما در امور عقلیه و اصول عقلیه هم یک گزینه سوم می‌توانیم تصور کنیم پس آن جا هم ذات‌گزینتین نیست. این جور نیست که دو گزینه فقط داشته باشیم. یکی‌اش هم تخییر است. مثل دوران امر بین محذورین. در دوران امر بین محذورین که آیا این واجب است یا حرام است؟ خب عقل چی می‌گوید در این جا؟ هم احتمال وجوب می‌دهیم هم احتمال حرمت می‌دهیم. عقل در این جا می‌گوید چی؟ ... پس بنابراین تارّه مورد را مشمول حق الطاعة می‌بیند لیس الا، تارّه مشمول حق الطاعة نمی‌بیند اصلاً لیس الا، تارّه دو تا حق الطاعة محتمل این جا وجود دارد. حق الطاعة نسبت به وجوب محتمل و حق الطاعة نسبت حرمت محتمله. خب این جا عقل چی می‌گوید؟ می‌گوید شما مخیر هستید.

پس به سه چیز می‌توانیم برگردانیم. خب این اشکال. این اشکال هم وارد است از یک نظر، هم می‌شود گفت وارد نیست از یک نظر.

اما این که وارد نیست از این نظر هست که بالاخره اصل این فارق و خصیصه این بنیادش از بین نمی‌رود در این که فی الثنایی است یا ثلاثی است از بین می‌رود. اما اصل بنیادش سر جای خودش محفوظ است که فرق اصول عقلیه و شرعیه این است که اصول عقلیه به دو تا کما این که این فرضیه اول در طرح اول گفته شد.

یا فوقش به سه تا بنابر این. برای این که یا این را درک می‌کند، یا آن را درک می‌کند، یا بین الامرین است پس می‌شود تخییر.

اما در اصول شرعیه نه، محدّد به حدی و تعیّن خاصی نیست، آن را ما تابع جعل شارع و ادله هستیم. این اولاً. از این نظر این اشکال وارد است.

اما از آن نظر که بله نمی‌توانی بگویی به دو چیز برمی‌گردد، به یک امر سومی هم باید برگردد. این آیا تمام هست یا تمام نیست ان شاء الله بحث تفصیلی دارد و در بحث اصالة التخییر این بحث تفصیلی‌اش در آن جا خواهد آمد و اگر عمری باقی باشد و به آن جا برسیم مطرح خواهیم کرد. خب این هم فرق سوم و اما الفروق الآخر و الخصائص الآخر ان شاء الله برای جلسه بعد و صلی الله علی محمد و آل محمد.